

شبه‌امپریالیستی، نتیجه دلخواهی را حاصل نکرد و همین امر موجب شد که رویکرد چندجانبه‌گرایی در دوران اوپاما در دستور کار قرار گیرد. راهبردی که توأم با همکاری با متحدان آمریکا، به خصوص اروپا و ژاپن برای کنترل و قاعده‌گذاری در نظام جهانی بود. هرچند این رویکرد نیز در نهایت نتوانست خیزی را عملی سازد که برای تحقق دستاوردی بزرگ، همچون انعقاد «پیمان فراسوی پاسیفیک» (TPP) برداشته شده بود. دوران ترامپ، بازگشت به اتخاذ سیاست یک‌جانبه‌گرایی و اولویت منافع ملی بر «مسئولیت جهانی» آمریکا بود. سیاستی که به واگرایی بین‌المللی این کشور از نظم جهانی انجامید و با دامن زدن به حمایت‌گرایی ملی و ایجاد جنگ تجاری با چین، در زمینه شاخص‌های اقتصادی نظیر افزایش اشتغال، دستاورد چندانی را حاصل نکرده و به خصوص نتوانسته است در زمینه تغییر معادله قدرت با چین (به‌ویژه در کسری تراز تجارت خارجی) وضعیت را تغییر دهد. آمریکای بایدن نیز تاکنون در زمینه اتخاذ راهبردی روشن در قبال تحولات نظام جهانی، ناکام مانده است و میان دو سیاست مهار چین یا تشدید تنش با روسیه بر سر هژمونی ناتو مردد است.

براساس الگوی تحلیلی والرشتاین، چین تا دهه ۱۹۷۰ جزو کشورهای شبه‌پیرامونی یا حتی پیرامونی در نظم جهانی

چین

